

ای زر ندانم تو به اقبال که زادی  
گز بهر تو فرزند گشد گینه‌ی مادر  
بی یاد تو زاهد ننهد روی به محراب  
بی ذکر تو واعظ ننهد پای به منبر  
شوخی که به دیهیم شهان ننگرد از کبر  
پیش تو فرود آید و بر خاک نهد سر"

میرزا حبیب قآنی

## زر در کف، زور در بازو!

مزدگ فرهنگ



قصد منفعت خرید و فروش می‌کنند نمی‌باشند، راه و رسم اخیر از دیرباز  
حتا از زمان سومری‌ها نیز مرسوم بوده است. آن‌ها تیره‌ی خاصی از  
جانورانند که پول خود را جهت تحمیل کار و کار بیشتر به انسان‌ها خرج  
می‌کنند. آن‌ها تاریخا به مخالفت با فارغ‌بالی و مصرف‌اعیان و کارگران  
برخاسته و بیرق امساک و سرمایه‌گذاری و کار برافراشتند.

سلب مالکیت ابزار و زمین از انبوه آدم‌ها و به بند کشیدن آن‌ها در زندان  
دهشت‌ناک کار که شمیعی از آن را مارکس در تراژدی انباشت اولیه‌ی  
سرمایه بازگو می‌کند، با مقاومت و مخالفت گونه‌گون و گسترده‌یی  
مواجه شد. از رمق انداختن این ناسازگاری‌ها، ضرورت در دست گرفتن  
عنان پول و دولت را برای سرمایه‌داران ناگزیر کرد. از دست دادن زمین  
و ابزار کار، زنده‌گی مختارانه را برای آدم‌ها ناممکن ساخت و لذا تحمیل  
کار مزدی و قیمت‌های پولی برای محکوم و مجبور کردن آنان به کار برای  
سرمایه‌را، اجتناب‌ناپذیر کرد. شیوه و شگردهای سرمایه‌داران برای درهم  
شکستن سرکشی‌ها و سرسختی‌های انسان‌ها، از تلخ‌ترین و تهوع‌آورترین  
و خوف‌انگیزترین اوراق تاریخ آدمیان است و هر آن چه گفته‌اند و  
نوشته‌اند، "حرفی است از هزاران کاندید عبارت آمد". بی‌هوده نبود که  
مارکس می‌گفت: "اگر پول با لکه خونی جبلی بر گونه به دنیا آمد،  
سرمایه در حالی که از پای تا سر و از تمام منافذ و مسامات‌اش خون  
و کثافت می‌چکد، چشم به جهان می‌گشاید." (۱)

تحمیل پول، مانند دیگر تحمیلات و روابط سلطه، مدام با خطر گردن‌کشی  
طبقه‌ی کارگر مواجه بوده است، به بیان دیگر، این خطر همیشه دور سر  
سرمایه می‌چرخیده که کارگران پول را به قصد تامین نیازها و ارضاء  
تمایلات خود خرج کنند. در این جا غرض صرف پول برای قوت‌لایموت  
نیست، چرا که مخارجی از این دست کاملاً منطبق بر نیازهای سرمایه  
است، بل که اقداماتی مانند پرداخت پول به صندوق اعتصاب یا صندوق  
کمک به خانواده‌ی کارگران از کار افتاده و یا پس‌انداز کردن پول برای  
تفریح و رفتن به مرخصی می‌باشد. نمونه‌های دیگری از استفاده از پول  
در تخالف با اهداف سرمایه‌دارانه، اختصاص آن به فعالیت‌های خلاقانه  
و شکوفارانه‌یی از قبیل ابتکار و نوآوری در حیطه‌ی فعالیت‌های فرهنگی  
یا گزینش شیوه‌های زنده‌گی اشتراکی و کمونی است. لذا تلاش سرمایه‌دار  
به بند کشیدن و مختنق کردن فضای زنده‌گی انسان‌ها و به ویژه طبقه‌ی  
کارگر با توسل به مهمیز پول با دلیری و دلاوری و درشتی‌ی کارگران به  
گل‌نشسته و ناگزیر به اعمال سرکوب و سلطه‌گری عریان می‌گردد.

مضاف بر تحمیل پول برای استقرار و تداوم روابط سلطه‌جویانه، تشبیت  
و تعدیل روابط مزبور در خلال انباشت، نیز خواست خدشه‌ناپذیر سرمایه

در فرهنگ‌های ملل مختلف، اجر و ارزش پول چه به زبان شعر و چه در  
لابلای ضرب‌المثل و چه در بطن کلمات قصار، تاکید گشته و شاید این  
تنها نکته‌یی باشد "گز هر زبان که می‌شنوی نامکرر است!" گذشته از این  
تشابه تامل برانگیز، در این فرهنگ‌ها کم — بیش پول و محبوبیت و  
مقبولیت آن در هاله‌یی از رمز و راز جا خوش کرده و برگرفتن نقاب از  
چهره‌اش کار چندان سهل و ساده‌یی نیست. حتا کسان بسیاری که به لطف  
اعجاز مارکسیسم به برکشیدن این نقاب دست گشوده‌اند، خود چنان مسحور  
جادو جنبل آن گشته‌اند که دامن تعمق از دست داده‌اند و تا زانو در گل  
و لای تسفست فرو رفته‌اند. آرزو می‌کنم خود به این بلا گرفتار نیایم!

از اوایل دهه‌ی ۷۰ میلادی که پول از عرصه‌ی اقتصاد کینزی  
(Keynesian) به حیطه‌ی گرایش‌های پول‌گرایانه (Monetarism) و  
سیاست‌های مضیق‌ی پولی (Tight Money) و نیز نرخ مبادله‌ی متغیر  
(Flexible exchange rate) رفته است، بیش از هر زمان چون محور  
اصلی‌ی کش‌مکش‌های طبقاتی پا سفت کرده است. از آن زمان تا به حال  
پول را صرفاً چون "معیار قیمت"، "وسیله‌ی مبادله"، "وسیله‌ی پرداخت" و  
"مخزن ارزش" نگرستن نه تنها نابخردانه، که ناممکن گشته است. در این  
دوران، پول چون سلاح چیره‌گی در تنزل دست‌مزدهای واقعی و سطح  
زنده‌گی، در دامن زدن به بی‌کاری‌های گسترده و در درد و رنج بی‌حد  
و حصر آدمیان، صاحب سلاح یا اصحاب سرمایه‌را در جهان یاری داده  
است. اما در عین حال، پول از تبدیل خود به سرمایه‌ی مولد با محدودیت  
روبرو گشته و تاکنون در سازمان دهی نوین چرخه‌ی انباشت ناکام بوده  
است. نوشته‌ی حاضر می‌کوشد تاریخ این تحول را در سایه‌ی نگاه و نظریه‌های  
مارکس بازخوانی و بررسی کند.

### پول: سلاح چیره‌گی

مارکس در بررسی پول، ضمن پرداختن به جایگاه آن در اقتصاد سرمایه‌داری  
و وجوه متمایز و متفاوت آن در دینامیسم مبارزه‌ی طبقاتی، بر نکته‌ی  
ظریف و زیبایی یعنی دگردیسی پول از وسیله‌ی مبادله (C-M-C) به  
هدف غایی (M-C-M) چون مشخصه‌ی بارز اقتصاد و جامعه‌ی سرمایه‌داری  
انگشت‌تاکید می‌گذارد. مارکس مدلل می‌سازد که صرف توجه به ازدیاد  
کمی پول (سود)، فرد را اسیر طلسم (Fetishism) می‌کند و لذا به زعم  
او اهتمام اصلی پول در سرمایه‌داری به انقیاد کشیدن زنده‌گی آدمیان در  
بند کار می‌باشد. نزد او سرمایه‌داران موجوداتی که یک سره با تجملات  
و عیاشی روزگار می‌گذرانند نیست‌اند، اشراف و اعیان فئودال و زمین‌دار  
بسی بیشتر خوش‌گذران و عیاش بوده‌اند. آن‌ها صرفاً بازرگانانی که به

می‌باشد. از این رو هر جا که "دست پنهان بازار" در به خط کردن کارگران لرزیده، دست آهین دولت به پشتیبانی سرمایه برخاسته است. بارها و بارها تهاجمات و تهدیدات متواتر بر ضد پول، پای دولت را چه به قصد تنفیذ مقررات مستقیم بر پول و چه به نیت نظارت و اداری انتشار و گردش آن به میان کشیده است. لاجرم دامنه اختیارات دولت در تولید و اداری پول از ضرب سکه های فلزی تا چاپ اسکناس و از تنظیم اندوخته های بانکی (Bank Reserves) تا تنظیم امور مالی (مالیات و مخارج دولتی)، گسترش یافته است. مباحثات فلسفی و اقتصادی (اقتصادی - سیاسی) دراز دامنی پیرامون وظیفه دولت در کندن و کاویدن و کشف بهترین و مناسب ترین راهها و شیوه ها با انگیزه تجسم و تحقق پول که شریان حیاتی روابط سلطه گرایانه سرمایه دارانه می‌باشد، در خلال تاریخ در گرفته است.

در نیل به این هدف، سرمایه داری تاریخی با دو دردسر بزرگ روبرو گشته که یکی دست پخت خود سرمایه داران و دیگری زائیده خصومت کارگران می‌باشد که پول را به دور از سلطه گری سرمایه داران در تأمین مقاصد مستقلانه و مختارانه خود صرف کرده‌اند.

برکنند مانع نخستین که می‌توان آن را طلسم پول نامید، در اقتصاد سیاسی کلاسیک قرن هجدهم، به صورت تهاجم و تاخت - تاز به نحله های فکری و شیوه های سوداگرانه (Mercantalism) که پول را در هیات نقره و طلا، منشاء اصلی ثروت می‌پنداشت که علی الاصول می‌باید از راه تجارت تأمین می‌گشت، بروز کرد. به رغم حضور طلسم پول در نوشته های دیوید هیوم و جان لاک که در تئوری کمی پول (Quantity Theory) لانه کرده بود، اقتصاددانان کلاسیک با تبیین منشاء ثروت در کار و بالاخص کار کارگران صنعتی که در تولید کالا برای بازار متبلور می‌شود، پشت طلسم پول را به خاک مالیدند. تئوری ارزش کار به این ترتیب نه تنها بر ویژه گی متبازر سرمایه داری یعنی انقیاد زنده گی به کار انگشت گذاشت، بل که ارزش کار را چون محک و میزان کل ثروت اجتماعی رسمیت بخشید. در تلاشی روشن گرانه، جیمز استوارت (۲) و آدام اسمیت و دیوید ریکاردو موفق شدند که پول را چون عنصر درونی روابط اجتماعی سرمایه داری تبیین کرده و بر نظریه هایی که آن را دارای قدرتی ذاتی می‌دانست، خط بطلان کشیدند. پرده برکشیدن از ماهیت استثمارگرانه و چیره جویانه ی روابط مذکور و فاش کردن راز پول در سلطه و مبارزه ی طبقاتی، رسالتی بود که بر دوش مارکس افتاد.

نظریات استوارت و اسمیت و ریکاردو نه تنها پشتوانه ی فکری اقدامات فراوانی در سرمایه گذاری و توسعه ی صنعتی (فی‌المثل لغو قوانین غلات) (۳) گردید، بل که در تثبیت جای‌گاه دولت برای اداری مستقیم پول بالاخص در توسعه و تنظیم پول و چک و اعتبار بانکی، سهم گرانی داشت. از جمله رابرت پیل (۴) در توجیه تصویب قوانین بانکی سال‌های ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ و سودمندی نظام واحد پولی طلا (Gold Standard) دست به دامان اثر ریکاردو پیرامون پول گردید. (۵ و ۶)

در مواجهه با مانع دوم، یعنی طبقه ی کارگر، مضاف بر اقداماتی که در جهت تحمیل فزاینده ی روابط عمومی پولی صورت گرفت، وضع سیستم واحد پولی و حراست از آن در قبال قلب پول (Debasement) اهمیت خارقالعاده ی پیدا کرد. اگر چه ایجاد چنین سیستم پولی از جانب دولت چه با ضرب سکه و چه با چاپ اسکناس که بعدها رایج گردید کار ساده یی بود، اما ترویج و تثبیت اجتماعی آن چندان آسان نبود: اولاً برای این که "پول" در آغاز به اشکال گونه گونی اعم از رسمی و خصوصی دست به دست می‌گشت و لازم بود که دولت مقدماتی همه ی این پول‌ها را از دور خارج کرده و متعاقباً یک پول واحد و دولتی به جای آنان بنشانند. این

مشکل حتا پس از ابداع پول کاغذی نیز گریبان گیر دولت بود، چرا که مثلاً در اسکاتلند قرن هجدهم، هنوز مقامات محلی چه برای مقابله با دزدی و ناامنی جاده‌ها و چه برای پرداخت مزد، به انتشار اوراق بهادار یا "پول" مبادرت می‌کردند.

ثانیاً، مقاومت‌ها و مبارزه های لاینقطع که به صورت سائیدن سکه ها و جعل و قاچاق آن‌ها بروز می‌کرد، می‌باید سرکوب می‌گردید. یکی از دورانی که جنگ و جدال میان دولت و قلب گران مسکوکات (Debasers) بالا گرفت در دهه ی ۱۷۹۰ میلادی بود که جان لاک با تجهیز تئوری پولی خود و اختیارات تادیبی ضراب خانه، در دفاع از ارز به میدان آمد. وی با توسل به دار زدن قلب گران و ضرب سکه های جدید برای حراست از قدرت پول و اقتدار دولت قد علم کرد. بورژوازی آن دوران از زبان اقتصاددانی مانند مالتوس خواستار کاهش دستمزدها و تقلیل آن به میزان بخور - نمیر گشته تا شلاق فقر و فلاکت کارگران را به کار کردن مجبور سازد.

تحلیل مارکس از پول صورتی دوگانه گرفت: نخست نقدی جامع و جانانه از نویسندگان و سیاست گزاران پیش از خود و دیگر پژوهشی سترگ در دینامیس طبقاتی پول در قرن نوزدهم. در این رهگذر او از قرائت و نقد هیوم و لاک و استوارت و اسمیت و ریکاردو به مناقشات و منازعاتی که حول پول و مالیه در قرن نوزدهم در گرفته بود پرداخت. مارکس گذشته از آن که تحلیلی تئوریک از رسالت عمومی پول یعنی تأمین و تثبیت روابط چیره گرانه و سلطه جویانه در سرمایه داری فراهم آورد، موشکافانه پاره‌یی پدیده های پولی را نزدیک و نظریات مشاهده و معاینه کرد. در یکی از نخستین تحلیل‌های خود، مارکس نشان داد که حکومت انقلابی فرانسه در ۱۸۴۸، چگونه بدهی خود را ماهرانه به حربه‌یی بر ضد کارگران پاریس بدل کرد (سیاست دولت‌های سرمایه داری غرب در مواجهه با بحران بدهی‌ها در دهه ی ۱۹۸۰، از این منظر می‌تواند مایه ی یک مذاقه ی مطلوب و متین باشد). مارکس خاطر نشان کرد که دولت انقلابی با تقبل بدهی‌های دولت پیش از انقلاب به بانک داران فرانسوی، دهقانان و کارگران را به جان یک دیگر انداخت، دولت مزبور با افزایش مالیات بر گرده ی دهقانان و انداختن گناه آن به گردن کارگران، موفق شد که کارگران را در عرض چند ماه به هزیمت وادارد. (۷)

مارکس هم چنین به موانع و مخاطرات مشابهی که در استفاده ی پیروزمندانه از پول در عرصه ی انباشت گریبان گیر سرمایه بود و مشغله ی فکری ماله کشان و رفوگران (apologists) سرمایه شده بود، پرداخت. منیاب مثال او به توسعه ی مالیه در سرمایه داری، عروج سیستم بانکی و بازار سهام، نظر کرد و به معضلات دولت در تنظیم آن‌ها پرداخت. اگرچه دست بانک‌ها و قرضه ی دولتی (Public Debt) در انباشت اولیه از طریق استقرار پول که برای سرمایه گذاری ضروری بود (با اعطاء وام‌های با بهره به دولت، که دولت آن‌ها را از منبع درآمد مالیاتی خود بازپرداخت می‌کرد) باز و بدون مانع می‌نمود، مارکس با بررسی فعالیت‌های بانک کردیت موبیلیه (Credit Mobilier)، نشان داد که دست بانک‌ها آن طور

که در ظاهر امر به نظر می‌آید باز و بی مانع نیست. (۸) با بررسی نخستین بانک سرمایه گذاری فرانسه یعنی کردیت موبیلیه و بازار سهام، مارکس مدلل ساخت که جدایی معاملات پولی از سرمایه گذاری واقعی در احداث کارخانه ها یا ایجاد اشتغال برای مردم، به ظهور طلسم تازیه ی منجر گشته و آن هم سفته بازی (Speculation) با سرمایه ی مجازی (Fictitious Capital) به قصد صرفاً تل انبار کردن پول می‌باشد. این طلسم بزعم مارکس موجد بی ثباتی و بحران عمومی سرمایه داری خواهد بود، نگاهی به تاریخ مالیه و بانک‌ها در قرن نوزدهم برای آن‌ها

که حال و حوصله‌ی خواندن تاریخ را دارند و پی‌گیری اخبار مطبوعات و تلویزیون پیرامون بازارهای ملی در وا لاس‌تری و زوریخ و لندن و... برای آنان که به راحت الحلقوم رسانه‌های همه‌گانی غرب معتاد گشته‌اند، نشان می‌دهد که در ترسیم سیر و سلوک سرمایه، وی سر سوزنی به خطا و کج راه نرفته است.

به محاذات بررسی مالیه در عرصه‌ی خصوصی، مارکس تحقیقات خود را در باب سیاست‌های پولی و مالی رسمی و دولتی نیز گسترش داد. افزون بر مطالعات نسبتاً محدود خود درباره‌ی گردش پول که به قرضه‌ی عمومی، مالیات و هزینه‌های دولتی مربوط می‌شد، وی بررسی‌های عمیق و دامنه‌داری در خصوص اقدامات عمیق و بی‌ثمر دولت انگلیس و مداخله‌ی این دولت در چرخه‌های پولی که به نظام پولی طلا مربوط می‌شد، کرده است.

هدف قوانین بانکی این بود که مقدار پول در گردش را به شمش طلا گره بزند و نوسانات پول را تابع تغییرات در میزان طلا کند. مارکس بر ترک تئوریک این نظریه انگشت نهاد و مدعی شد که میزان پول در گردش تابع ارزش کالاهاست و تلازمی با دخایر بانکی ندارد. بی‌حاصلی عملی سیاست مذکور که در خلال هر بحران خود را نشان می‌داد، به طوری که قوانین بانکی تعلیق گشته تا نیاز فوری برای پول تامین شده و بانک مرکزی انگلستان را از ورشکستگی نجات دهد، محل اعتنای مارکس بود.

مضاف بر این‌ها، مطالعات مارکس در باب تاریخ و تئوری بحران بطور عمومی، وی را به این استنتاج سوق داد که رونق و رکود بازارهای مالی تجلی روابط ماهوی‌تری در بنیان صنعتی است که بی‌ثباتی این روابط نه در مبادلات پولی بل که اساساً در تضاد و ناسازگاری طبقاتی است. بالنتیجه، مارکس محدودیت توان دولت انگلیس در تنظیم مستقیم سیستمی مالی که علی‌الظاهر از بنیاد طبقاتی خود گسیخته بود را آشکار ساخت.

تا آن جا که به موانعی بر سر راه استفاده‌ی سرمایه‌دارانه از پول از جانب طبقه‌ی کارگر ایجاد شده بود، مارکس نه تنها نظریه‌ی پیرامون طبقه‌ی کارگر چون نیرویی خودمختار و انقلابی تدوین کرد، بل که به تدوین نظریه‌ی در باب مزد نه چون نماد استثمار بل که چون تجسم قدرت طبقه‌ی کارگر دست زد. در آثار سیاسی مارکس، این گرایش را به گونه‌ی تلویحی می‌توان در جدال مارکس با وستون (Weston) (۹) بر سر مبارزات مربوط

به دست مزد مشاهده کرد. (۱۰) بزعم مارکس، کارگران باید برای افزایش دست مزد تلاش کرده و در برابر کاهش آن ایستاده‌گی نموده، تا بتوانند مالا قدرت خود را برای واژگونی نظام سرمایه‌داری شکوفا سازند. افزون بر این‌ها در ساخت — پرداخت مدار تحصیل و تبذیر پول از جانب طبقه کارگر (LP-M-C) این برداشت در آثار مارکس به چشم می‌خورد که از دیدگاه طبقه‌ی کارگر (بر خلاف سرمایه) هدف پول تلذذ زنده‌گی از گذرگاه مصرف آن (در تقابل با بازتولید حیات در زهدان نیروی کار) می‌باشد. (۱۱) مع‌ذالک، او به محدودیت‌ها و تنگناهای واقعی مبارزه برای دست مزد در کوتاه مدت واقف بود و قدرت سرمایه را در دست کشیدن از سرمایه‌گذاری در مواجهه با کاهش سود در نظر می‌گرفت. (۱۲) بی‌شک، همین ادراک موجب بگو-مگوهای پر سر و صدای او با دیگر فعالان چپ بر سر سیاست پول گردید که در خلال آن‌ها مارکس

بر محدودیت قدرت طبقه‌ی کارگر در دست اندازی به پول برای منافع خویش تاکید می‌کرد. این مباحثه عمدتاً با پرودن و پیروان او بر سر اندیشه‌ی ایجاد بانک مردم در گرفت. پرودن و پیروان‌اش می‌پنداشتند اگر کارگران به یاری این بانک بر کنترل حجم انبوهی از پول نائل گردند، می‌توانند قدرت سرمایه‌داران را درهم شکسته و نظام و بدیل اجتماعی خود را مستقر سازند. مارکس این نظریه را چون طرحی توخالی و تخیلی به سخره گرفت و مدعی شد که هیچ درجه‌ی از دست اندازی و کنترل بر پول نمی‌تواند به روابط اجتماعی سرمایه‌داری (یا تحمیل تسلط طبقاتی از طریق کار) خدشه‌ی وارد کرده و این روابط باید مستقیماً نیست و نابود گردند. (۱۳)

حال می‌توان در پرتو آموزش‌ها و نظریه‌های مارکس پیرامون صبغه‌ی طبقاتی پول به تحولات دوران مهمی در تاریخ، یعنی دورانی که به تعبیر پارسی به عصر اقتصاد کینزی و به روایت برخی به دوران فوردیسم شهره گشته است پرداخت و بحران و سرانجام تدفین این دوره را بازبینی کرد. یکی از این مشکلات، موضوع افزایش دائم‌التراید تقدینه‌گی دلار بین‌المللی بود. در حالی که پس از جنگ دوم جهانی که دول اروپای غربی و ژاپن برای ترمیم اقتصادی خود به دنبال دلارهای آمریکایی می‌دیدند، صحبت از "کمبود دلار" بود، از سال‌های پایانی دهه‌ی ۶۰ تا سالیان نخست دهه‌ی ۷۰ به خاطر رشد بی‌رویه‌ی تورم در داخل کشور توأم با هزینه‌های خارجی آمریکا ناشی از جنگ ویتنام (که منجر به کسری موازنه‌ی پرداخت‌های آمریکا شد)، رهبران اروپا را به شکوه از "اشباع دلار" و شکایت از این که سیاست‌های پولی آنان بازجیمی آثار ترومی ایالات متحده گشته، سوق داد. در همین دوران، رشد بازار دلار اروپایی که هیچ سازمان ملی یا بین‌المللی برای تنظیم آن وجود نداشت، پارسی مخاطرات قدیمی مانند سفته‌بازی و بی‌ثباتی که به یمن شگردهای کینزی در محدوده‌ی ملی مهار شده بود، در عرصه‌ی جهانی عرض اندام کردند. شرکت‌های چند ملیتی و بانک‌ها با خیال راحت چه به قصد حفظ منافع و چه به قصد سفته‌بازی به دنبال تغییراتی در سیاست‌های ملی یا شرایط اقتصادی (که نهایتاً منبعت از دگرگونی در تناسب قوای طبقاتی در حیطه‌ی ملی بود)، سپرده‌های خود را از کشوری به کشور دیگر و یا از ارزی به ارز دیگر انتقال می‌دادند. فی‌المثل

اگر کشوری قادر به سرد کردن اقتصاد خود (سرد کردن اقتصاد به زبان آدمی‌زاد یعنی افزایش بیکاری و کاهش دست‌مزد) بنا به مقاومت کارگران نبود، خروج انبوه پول از آن کشور یا فروش گسترده‌ی ارز کشور مزبور، می‌توانست به بحران اقتصادی یا کاهش نرخ ارز آن کشور دامن بزند. نقل و انتقال بین‌المللی پول، تنظیم سیاست‌هایی که در برتن وودز در سایه‌ی نظام کینزی به رهبران ملی سپرده شده بود را بی‌اثر و بلا‌موضوع می‌کرد. تغییرات در نرخ مبادله‌ی ثابت ارز که به یمن آن مقامات پولی ملی، معضلات طبقاتی داخلی خود را حل و فصل می‌کردند، منجر به کاهش قدرت مقامات مذکور گشته و لذا نارضایتی عمیق و دامنه‌داری را میان دولت مردان کشورهای مختلف ایجاد کرد. لذا دولت مردان اروپا به رهبری دوگل رئیس‌جمهور وقت فرانسه خواهان توقف عرضه‌ی دلارهای



آمریکا در اقتصاد جهانی و تغییر بنیانی نظام جهانی پولی گشتند. (۱۴) کلیه این مشکلات در سال ۱۹۷۱ به نقطه‌ی رویارویی رسید. عدم توفیق رکود دولت ساخته در ۱۹۷۰ در بطنی کردن افزایش دستمزدها، توام با کسری تجاری آمریکا و هجوم برای فروش دلار در بهار ۱۹۷۱، دولت نیکسون را در اتخاذ تحولات بنیادی ناگزیر کرد. منتفی کردن قرار تبدیل دلار به طلا (و لامحاله نفی نرخ مبادله‌ی ثابت که از ارکان سیستم برتن وودز بود)، مداخله‌ی دولت در تعیین دستمزدها و قیمت‌ها و وضع ۱۵ درصد مالیات بر واردات و بالاخره کاهش بهای دلار، دستمزدهای واقعی را در آمریکا کاهش داده و هزینه‌های تطبیق با شرایط جدید را به دوش شرکای تجاری آمریکا انداخت.

اقدامات بلافاصله نامرئی و مهمی نیز در مدیریت و نظارت دولت بر گردش پول انجام شد که از جمله‌ی آنها می‌توان به آغاز خروج آمریکا از ویتنام و کنار کشیدن دولت فدرال از مبارزه با فقر و بی‌اعتنایی به دولت رفاه اشاره کرد. ایادای سرمایه برای ضد حمله‌ی دیگری خود را آماده می‌کردند.

### ضد حمله: اتخاذ شگردهای تازه در بهره‌برداری سرمایه دارانه از پول

آغاز این ضد حمله را (با توجه به نواقص و نارسائی‌هایی که در گزینش زمان معینی، در تاریخ و بررسی تاریخی وجود دارد) می‌توان سال ۱۹۷۱ دانست. از آن زمان تا به حال، دولت‌های سرمایه داری چه در عرصه داخلی و چه در پهنه جهانی، مکرر در مکرر کوشیده‌اند که کنترل بر پول را به دست آورده و از آن برای سر و سامان دادن به انباشت سرمایه بهره‌برداری کنند. تلاش‌هایی که بارها به بن بست رسیده و بحران‌های سه دهه‌ی گذشته را موجد گشته‌اند.

هسته‌ی اصلی این تلاش‌ها که پیروزی‌های بزرگی را برای سرمایه به ارمغان آورده، دور کردن پول از حیطه‌ی کنترل کارگران به طور مستقیم و غیر مستقیم بوده است. دهه‌ی اول تلاش‌های مزبور با حمله‌ی مستقیم به درآمد کارگران و اتخاذ غیر مستقیم سیاست‌های تورمی به قصد کاهش دستمزدهای واقعی، سپری شد. از حدود سال‌های ۱۹۸۰ به این سو، تهاجم به درآمد کارگران تعمیق و تشدید گشته، اما سیاست‌های تورمی جای خود را به اقدامات گسترده‌ی جهت ایجاد بی‌کاری‌های عنان گسیخته و تازیدن به دستمزدهای اسمی داده‌اند. در تمامی این دوران، سیاست‌های دولت (اعم از مالی و پولی)، در سطوح محلی و ملی و بین‌المللی به شدت فعال بوده‌اند.

از دیگر وجوه سودمند این سیاست‌ها برای سرمایه، تغییر جهت در گردش و انتقال پول به تحمیل مجدد کار در شرایطی است که چنان سودآور باشد تا بتواند به چرخه‌ی نوین انباشت، شتاب دهد. این سیاست‌ها از جانب بانکها، کمپانی‌ها، سازمان‌های دولتی و موسسات بین‌المللی دنبال شده‌اند.

تقلایهایی که در اواخر دهه‌ی ۶۰ به قصد طراحی و تبیین سیستم نوین بین‌المللی پولی شد، در زیر فشار بحران و عدم موافقت به گل نشست. در خلال سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳، الهای یک جنبه‌ی سیستم برتن وودز از سوی آمریکا منجر به کش مکش‌هایی بر سر ایجاد چهارچوبی مقتضی برای نرخ مبادله‌ی سیال گردید و راه حل مورد توافق اصحاب سرمایه در جلسات آی.ام.اف در سال ۱۹۷۶ در جامائیکا، وجاهت قانونی یافت. عصاره‌ی این توافق، احتراز از کینزگرایی و روی آوردن به تعدیلات و تطبیقات بین‌المللی بود که دول بزرگ غربی را از مداخله‌ی آشکار در سیاست‌های داخلی معاف و آنان را از گزند مداخلات کارگران به دور می‌داشت و معطلات بین‌المللی مانند کسری تجاری آمریکا که بروز آن در اوائل سال ۱۹۷۱، به تشدید بحران سیستم برتن وودز منجر شده بود،

با تغییرات در نرخ مبادله‌ی ارز (دلار) مرتفع می‌گشت. به عبارت دیگر، با شناور کردن دلار و کاهش بهای آن در قبال ارزهای دیگر، واردات را گران‌تر و صادرات را ارزان‌تر کرده و به عدم موازنه‌ی تجاری پایان می‌داد. در این دوران دول بزرگ غربی، اختیارات زیاد و منابع فراوانی را به آی.ام.اف اعطاء کردند تا بر نرخ مبادله‌ی ارزها "نظارت" کرده و لذا رهبران کشورهای مزبور خود را در قبال تعارضات طبقاتی داخلی، مصون نموده و گناه را به گردن سازمان‌های جهانی که برای کارگر معمولی ناپیداست، بیاندازند.

افزایش منابع آی.ام.اف برای پیش برد دیگر استراتژی‌های پولی در این دوران ضروری بود. از جمله‌ی این استراتژی‌ها، تامین مالی تسریع شتاب تورم بود که گذشته از تحدید دستمزدهای واقعی، ارزش را از کارگران به سرمایه انتقال می‌داد. این سیاست مستلزم تغییر سیاست‌های داخلی در آمریکا و قبول پارهی سیاست‌ها از جانب دیگر کشورها بود. در آمریکا، این سیاست با اقدام هوشیارانه‌ی دولت نیکسون در افزایش بی‌رویه‌ی قیمت محصولات کشاورزی و توسعه‌ی صادرات این مواد (از جمله قرارداد معروف فروش غله به روسیه در ۱۹۷۲) دنبال شد که نتیجه‌ی آن افزایش قیمت مواد غذایی و لامحاله کاهش دستمزدهای واقعی در آمریکا و خارج بود، ضمن آن که بحران کسری تجاری را کاهش می‌داد. در سیاست‌های اقتصادی خارجی می‌توان به واکنش منفعلانه‌ی آمریکا در قبال افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۴ اشاره کرد. علی‌رغم سر و صدهای ظاهری، دولت آمریکا به افزایش قیمت نفت روی خوش نشان داد و سرمایه‌ی جهانی شادمانه از این فرصت که ارزش را از دست مصرف کننده‌گان به سرمایه دارن انتقال می‌داد سود جسته، چرا که درآمدهای نفتی کشورهای اوپک روانه‌ی بانک‌های تجاری غرب می‌شد. نفت نیز مانند غذا از کالاهای ضروری است که افزایش بهای آن قدرت خرید و مزد واقعی کارگران را کاهش می‌داد. از این رو در حالی که رهبران کشورهای سرمایه داری غرب، برای مصارف سیاسی، اعراب را ابلیس جا می‌زدند، در عمل، تورم ناشی از افزایش قیمت نفت را بهانه‌ی دامن زدن به رکود اقتصادی با حربه‌ی سیاست "مضیق‌بیه پولی" (Tight Money) کردند. در همان حال، سرمایه‌ی جهانی به بانک‌ها رفته تا دلارهای نفتی را برای سرمایه گذاری‌های نوین مالی وام بگیرد.

برای سرمایه، هیچ کدام از این تمهیدات در تنظیم گردش پول آن طور که حدس زده می‌شد، کارساز از آب در نیامد. به جای این که سیاست نرخ مبادله‌ی متغیر ارز بتواند محیط مناسب سرمایه گذاری جهانی را تامین کرده و دولت‌های ملی را در برابر اعتراضات کارگران و مزدبگیران مصون کند، حجم انبوه نقدینه‌گی در کشورهای اروپایی به بی‌ثباتی و تلاطم محیط سرمایه گذاری منجر شد و دولت‌های ملی نیز در برابر طوفان نارضایتی مردم مجبور به مداخله در بازارهای ارز (با خرید و فروش ارز ملی خود) گشتند. این امر به جایی کشید که خود این دولت‌ها، سیاست شناور کردن ارز را "شناورهای خبیث" (Dirty Floats) نامیده و حتا دول اروپایی در ۱۹۷۹ با ابداع سیستم پولی اروپا به جانب نرخ مبادله‌ی ثابت برگشت‌اند و نهایتاً به ارز واحد اروپا یا "یورو" روی آوردند. در همان سال‌ها رابرت تریفین (Robert Triffin) به سیاست گذاران آمریکا توضیح داد که بازگشت اروپا به نرخ مبادله‌ی متغیر، اقدامی است که می‌خواهد حمله به طبقه‌ی کارگر بومی (مثلاً اتخاذ سیاست ریاضت اقتصادی) را در قالب وفاداری اخلاقی به تعهدات بین‌المللی توجیه کند. (۱۵)

در خصوص تورم ناشی از غذا و نفت، طبقه‌ی کارگر کشورهای مصرف کننده نفت نشان داد که به آن بی‌دستی و پایبی که سرمایه داران می‌پنداشتند، نبوده و با وجود رکود اقتصادی و بی‌کاری‌های گسترده در خلال سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۵، توانست دستمزدهای پولی خود را

افزایش داده و از سقوط زیاد در ارزش واقعی دست مردها جلوگیری کند. ماحصل امر، تورم سرسام آوری بود که مانع از سودآوری و ثبات تجاری مطلوب سرمایه داران شده و به تعمیق کسری موازنه‌ی تجاری انجامید. لذا، حجم معتناهایی از دلارهای نفتی که قرار بود صرف سرمایه‌گذاری گردد به پر کردن گودال‌های کسری موازنه‌ی پرداختها اختصاص داده شد. مخلص کلام این که، استراتژی سرمایه در کاهش دست مردهای پولی به قصد احیاء تناسب دل خواه، میان مزد و بازآوری و نیز کسب درصد سود متداول در دوران کینز گرایی، کم و بیش ناکام ماند.

بعد از "بحران مالی" نیویورک در اواسط دهه‌ی ۷۰، که در طی آن سرمایه به پیروزی بزرگی دست یافت (من در چند نوشته به این موضوع به تفصیل پرداخته‌ام، از جمله «جهان امروز») شماره‌ی ۳۵، با اتخاذ رسمی سیاست



پول بازی (Monetarism) از جانب دولت کارتر که با انتصاب پال والکر به سمت رئیس بانک مرکزی آمریکا جامه‌ی عمل پوشید، تهاجم سبانه‌ی به کارگران و مزدبگیران آغاز شد. (۱۶) به هر رو، اگر کینزگرایی پاسخ سرمایه به انقباض پولی بحران بزرگ دهه‌ی ۲۰ قرن بیستم بود، پول بازی، سیاستی در قبال افزایش دست مردها و تورم لجام گسیخته‌ی دهه‌ی ۷۰ قرن مذکور بود.

پول بازی، که فی الواقع روایت دیگری از تئوری کمی پول و لاجرم مشحون از خرافه‌های طلسم پول بود، جان مایه‌ی طبقاتی‌ی عبریانی داشت. افزایش سرسام آور درصد بهره از جانب بانک مرکزی آمریکا، بحران اقتصادی بزرگی را نه تنها بر اقتصاد آمریکا، بل که بر اقتصاد جهان نازل کرد. این بحران اقتصادی در کنار بی‌کاری‌های خوف‌انگیز، در حالی که مستقیماً با اخراج روزانه‌ی کارگران به سطح دست مزد این طبقه حمله ور شد، غیر مستقیم نیز با گسترش ارتش ذخیره‌ی کار، حمله‌ی فوق‌الذکر را تشدید کرد. اما تحدید و تضییق اعتبار، آشکارا به قصد کاهش اعتبار به مصرف‌کنندگان علم شد تا دیگر بار مصرف را هر چه برهنه‌تر به کار پای بند و منقاد کند. اخطار دیرین مارکس در خصوص توانایی سرمایه در لگام زدن بر افزایش دست مردها با تمسک به بحران و بی‌کاری، که با پایان بحران بزرگ دهه‌ی ۳۰ از یادها رفته بود، دوباره جدی گرفته شد. سرمایه‌ی قلاوه‌پاره کرده سوار بر کجاوه‌ی سیاست پول بازی و با مهمیز "بحران مالی" و منجیب اقتصاد عرضیه‌ی با الغای مقررات و نظامات (Deregulation) به نیت کاهش هزینه‌های سرمایه داران و تخفیف مالیات به سود آنان و نیز انتقال هزینه‌های دولت از برنامه‌های مطلوب کارگران به طرح‌های محبوب سرمایه داران به محاذات سیاست مضیق پولی به صراحت اعلام کرد که سیاست را کشتی بانی دیگر آمده است. سیاست‌های فوق‌الذکر، بالاخص در زمینه‌ی تنزل برنامه‌ها و طرح‌های اجتماعی، موفقیت‌های بزرگی به ویژه در نخستین سال از نخستین دوره‌ی ریاست جمهوری ریگان به بار آورد. در عین حال مقاومت‌های گسترده‌ی که بر ضد این سیاستها از جانب اقشار و گروه‌هایی که قربانیان مقدم آن بودند، اجرای بیشتر اقداماتی که در دستور منادیان اقتصاد عرضیه بود را ناکام گذاشت. در برابر سیل خروشنده‌ی اعتراضات مردمی، دولت ریگان که تقلیل مالیاتها را با تقلیل متناسب هزینه‌های دولتی

هماهنگ نکرده بود، اژدهای سیری ناپذیر کسر بودجه را در برابر خود دید که برای آرام کردنش چاره‌ی جز قرض و باز هم قرض از اروپا و ژاپن نداشت. در برابر ناراضی‌پاره‌ی سرمایه داران از رکود اقتصادی و خشم آنان از خروج دولت از بازارهای پولی از یک سو و تهدید مکزیک به خودداری از پرداخت بدهی‌های خود از سوی دیگر، پال والکر ناگزیر گردید که سیاست مضیق پولی را کمی کند کرده و در پائیز ۱۹۸۲ به کاهش درصد بهره رضایت دهد. شایان ذکر است که والکر هدف خود را نه تحریض سرمایه‌گذاری، بل که تشویق مصرف، ابراز کرد. رونق اقتصادی کند و لنگان لنگانی که به دنبال آمد، به رغم هارت و پورتهای سخن‌گویان سیاست پول بازی و اقتصاد عرضیه، رنگ و بوی کینزی داشت. این واقعیت که روال بی‌کاری و کاهش مالیات بر درآمد و فارغ‌بالی‌های مالی منجر به انتقال درآمد پولی از کارگران مزدبگیر به کارمندان حقوق بگیر و مدیران و پیدایش نسل نوکسسه‌های جوان و جاه طلب (اصطلاحاً یاپی‌ها) گردید، اگر چه از آرایش نوین طبقاتی در دامن رونق مصرف‌انگیز (Consumption-led) سخن می‌گفت، اما از ناکامی سیاست‌گذاران اقتصاد عرضیه در رویش رونق و توسعه‌ی سرمایه‌انگیز (Investment-led)، نیز حکایت می‌کرد.

تعارض طبقاتی بر سر پول به رهبری دولت به عرصه‌های دیگری از مبارزه میان کارگران و سرمایه داران کشیده شد. نخستین حمله‌ی بزرگ به صفوف کارگران را دولت ریگان با اخراج کارکنان برج مراقبت فرودگاه آغاز کرد. این تهاجم پیروزمندانه به صفوف قوی‌ترین تشکل کارگری، راه را برای پیش‌روی‌های بیشتر سرمایه باز کرد. توأم با اقدامات دیگری که ذکر آن رفته است، مانند تعمیق بی‌کاری و تقلیل خدمات رفاهی و سست کردن مقررات و نظامات، دست مردها و مزایای کارگران سیر شتابنده‌ی نزولی پیدا کرد. سرمایه داران با تجدید قوا و سازمان دهی، مخارجی که مبارزات کارگران به آن‌ها تحمیل کرده بود مانند اقدامات ایمنی در محیط کار، حراست از زیست محیط و... کاهش داده و سرمایه‌های خود را در صنایع و رشته‌هایی که فاقد اتحادیه بود، به کار انداختند. در همین دوران، کمپانی‌های بزرگ با استفاده از دست مردهای نازل کارگران در کشورهای موسوم به "جهان سوم" که به یمن تروریسم پولی آی.ام.اف فراهم آمده بود، کارگرانی که دست مردهای بالا داشتند را در ابتدا با تهدید و رفته رفته عملاً با انتقال فعالیت‌های تولیدی به کشورهای مذکور به ستوه آوردند. کمپانی‌های آمریکایی روانه‌ی مکزیک، شرکت‌های شمال اروپا راهی، مدیرانه و موسسات ژاپنی و کره‌ی جنوبی به جنوب شرقی آسیا رهسپار شدند. با بسته شدن کارخانه‌ها در دیترویت و لیورپول و هامبورگ و کیوتو و ستول و سقوط کارگران آن‌ها از نردبان دست مزد، کارخانه‌های تازه‌ی در مکزیکوسیستی و اسپانیا و بانکوک و سنگاپور افتتاح شدند که کارگران این مناطق را با ساعات کار طولانی‌تر و کارهای خطرناک‌تر و البته با دست مردهای بسیار ناچیزتر به کار گرفتند. به قصد ترک تازی سرمایه، آی.ام.اف، کشورهای تحت سلطه را به خط کرد تا مرزهای خود را بروی سرمایه‌گذاری‌ها چه در هیات پولی (سرمایه‌گذاری مستقیم و اوراق بهادار) و چه در هیات تجارت (کالاها و خدمات) چهار

طاق باز نمایند و در همان حال دول غربی با انواع ترفندهای اداری و سیاسی راه را بر نقل مکان کارگران بستند. (برای توضیحات بیشتر در این خصوص نگاه کنید به مقاله "تجارت آزاد و آزادی تجارت" به همین قلم در نشریه «آرش» شماره‌های ۴۱ و ۴۲ مورخ مرداد - شهریور ۱۳۷۳، صفحات ۳۸-۳۴).

از ویژه‌گی‌های دوران جدید، انتقال پول از عرصه تولید به حیطه سفته بازی و شعبه بازی‌های مالی است. اهمیت خارق العاده بازارهای مالی و به راه افتادن سیورسات سوداگران مالی عمدتاً ناشی از سست شدن و نهایتاً لغای مقررات و نظامات مالی از یک سو و تعقیب سیاست مضیق‌های پولی از جانب بانک مرکزی آمریکا از سوی دیگر بود که مشترکاً و مجدانه از طرف دولت‌های ریگان و بوش و کلینتون تعقیب گردید. بازده خیره کننده سرمایه گذاری در اوراق بهادار و بازده نازل سرمایه گذاری در صنعت و تولید نه تنها به بسط خیره کننده فعالیت‌های سفته بازی در ابعادی که از دهه ۱۹۲۰ بی سابقه بوده، انجامیده است، بل که انتقال سرمایه پولی به بازار سفته بازی به زمین لرزه‌های بزرگی مانند سقوط بازار سهام در ۱۹۸۷، ورشکستگی حیرت انگیز شرکت‌های پس انداز و وام مسکن، بحران‌های هولناک بانکی و... منجر گشته که به زعم بسیاری از سوداگران و اقتصاددانان بورژوا، نظام سرمایه داری را به لبه پرت گاه کشانده و هر از چند وقت یک بار، اخبار پریشانی بازارهای مالی در نشریات، نفس را در سینهی اصحاب سرمایه و ارباب قدرت حبس می‌کند. سیر متناوب هیاهو و هراس در بازارهای مالی که در دهه ۱۸۵۰ نظر مارکس را به خود جلب کرده بود، اما بررسی و مطالعهی آنها در نظام کینزی چه از جانب اقتصاددانان نئوکلاسیک و چه از ناحیهی اقتصاددانان مارکسیست به محاق فراموشی رفته بود، دیگر بار چنان به صدر مشغله‌ها و ملاحظات طبقه حاکم رانده شد که نشریهی پر نفوذ "بیزنس ویک" در آمریکا، با دل چرکی بسیار، اقتصاد دوران جدید را "اقتصاد قمارخانه‌یی" نامید.

لهیب اشتیاق طلسم ناک پول در سال‌های آخرین قرن بیستم، مانع از آن شد که سرمایه بتواند برای سازمان دهی روابط طبقاتی، تدبیری چنان که باید و شاید چاره کند. سپردن تصمیمات سرمایه گذاری به دست بخش خصوصی باعث شد که تعداد کثیری از این بخش بکوشند با تمام توان و به زیان کارگران، پول برای خود تالانبار کنند و بخش دیگری از آنها به قصد حکومت بلامنازع بر ذهن و ضمیر کارگران به صورت‌های نوینی از مدیریت مانند اقتباس از "شیوهی ژاپنی" متمایل و معطوف گردند. در عین حال تلاش‌های بی وقفه‌یی برای آرایش نوین پول در خدمت انباشت واقعی، از سوی سرمایه آغاز شد.

در زمره‌ی این تلاش‌ها می‌توان به سرمایه گذاری‌های هنگفت در توسعه و کاربست تکنولوژی‌های نوینی اشاره کرد که ترکیب ارگانیک سرمایه را افزایش داده و راه را برای بازسازمان دهی تولید و ریزش قدرت طبقه کارگر هموار می‌کند. بارزترین نمونه‌ها از این نوع سرمایه گذاری‌ها، آن‌هایی بوده‌اند که متد فوردیستی تولید انبوه (مثلاً در ماشین آلات یا اتوموبیل) را به سود تولیدات تحت کنترل کامپیوتر و ربات‌ها، کنار گذاشته و لذا امکانات جای‌گزینی تولیدات مبتنی بر خط تولید را با تولیدات کش‌آیند (Flexible)، سر بزنگاه (Just-In-Time) و خرد، که به دست نوع جدیدی از کارگر اداره می‌شود فراهم کرده است. تکنولوژی‌های جدید نه تنها در کشورهای صنعتی غرب و در رشته‌هایی که دست‌مزد بالاتری می‌پرداخته‌اند به کار گرفته شده و زمینه را برای اخراج و بی‌کارسازی‌های گسترده مهیا نموده، بل که در کارخانه‌ها و مراکز تولیدی در کشورهای تحت سلطه نیز که کارگران با دست‌مزدهای بسیار نازل از

اداره‌ی مراحل تولید برآمده‌اند نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در این خصوص هم چنین باید بر اهمیت فزاینده‌ی بازسازمان دهی انتقال اطلاعات با توسل به شبکه‌ی پیچیده و نامتمرکز ارتباطات کامپیوتری، تاکید کرد. این شیوه‌های "پس‌فوردیستی" برای سازمان دهی کار، شامل تلاش‌هایی می‌شود که درصدد اتصال مجدد سرمایه‌ی خصوصی با آموزش عمومی به قصد تسریع رشد بارآوری، بوده‌اند. (۱۷) سرمایه داران شیوه‌های نوین سرمایه گذاری را در شبکه‌های نامتمرکز از تولیدات عمدتاً خودگردان و عمیقاً کش‌آیند، به هم آمیخته که در آنها محصولات و تکنولوژی تولید آنان پیوسته به دست خود کارگران درگشت (Modify) می‌شوند. این خصلت بیش از هر جا تاکنون خود را در صنایع برنامه‌ی (Software) که در سالیان اخیر رشد شتاب انگیزی داشته، بروز داده است. (۱۸) تحولات فوق‌الذکر ناشی از تدابیر خلاقانه برای مواجهه با ذهنیت قوی و متنوع طبقه کارگری بوده که سامان سرمایه‌ی کینزی را به بحران کشانید. اتخاذ این تدابیر به ذخائر معتنابهی نیازمند است که بسیاری از آنها به دست سرمایه دارانی که فراموش کرده‌اند، امر سوداگری نه فقط کسب سود، بل که اداره‌ی جامعه با تحمیل کار و مدیریت آن می‌باشد - به هدر رفته و تلف می‌شوند.

در غیاب دست‌یابی به شیوه‌هایی که روابط طبقاتی در جامعه را به سیاق دوران پس از جنگ دوم جهانی تا بروز بحران در دهه ۷۰ میلادی، انتظام دهد، سرمایه داری از پول عمدتاً به قصد سرکوب عریان سود جسته است. تروریسم پولی چه در ممالک متروپل و چه در کشورهای تحت سلطه هنوز سیر آرام و بی‌دغدغه‌یی برای به راه انداختن چرخه نوین انباشت به نصیب نبرده است و لذا هنوز یک سیستم پولی پذیرفتنی در عرصه اقتصاد بین‌الملل پا نگرفته است. در حیطه‌ی روابط بین‌المللی پولی، شکست سیاست "شناورهای خبیث" مشکلات سیستم پولی واحد اروپا را به دنبال داشته است. (۱۹) در حیطه‌ی تولید بحران‌های "پس‌فوردیسم" سر بر کرده و در دایره‌ی بازتولید زنان و دانش جویان در برابر تبدیل فعالیت‌های خودانگیخته‌ی خویش به نیروی کار مقاومت کرده‌اند. (۲۰) پاره‌یی از اندیش‌مندان مارکسیست مانند دانیل سینگر و استوان مزاروش و... و حتا برخی از متفکران بورژوا مانند جورج سورس، هنری کامفن، آلن ابلسون و... مدعی‌اند که بحران دراز دامنی که در دهه گذشته گریبان گیر جهان سرمایه داری بوده، هیچ نشانی از فروکش کردن ندارد و لذا زمین سرمایه باید گوش به زنگ طوفان‌های سهم‌ناکی در آسمان سیاست باشد. در عین حال تعداد کثیری از صاحب‌نظران بورژوا و از همه مهم‌تر اقتصاددانان تیز هوش و باریک بین مارکسیست انورشیخ (در یک گفت و گوی خصوص و مبتنی بر تحقیقاتی که هنوز چاپ نشده‌اند) مدعی‌اند که بحران مذکور نفس‌های آخرش را می‌کشد و دنیای سرمایه دوران دیگری از شادابی اقتصادی و شنگولی سیاسی را به انتظار نشسته است.

آینده‌ی نه چندان دوری روشن خواهد کرد که در این گیر و دار حق که راست، اما آن چه فی‌الحال جای تردید ندارد این است که تریلیون‌ها دلار سرمایه پولی ناتوان از یافتن چرخه‌ی مناسبی در تولید و انباشت، در بازارهای مالی صرفاً دست به دست گشته و لامحاله از منظر نظام سرمایه ناتوان از تولید و انباشت ارزش اضافه می‌باشد. از این رو سرنوشت پول در انتظام روابط اجتماعی به مصاف‌های بزرگ طبقاتی در سالیان آتی گره خورده است. یا سرمایه قادر خواهد شد با تعبیه‌ی یک سیستم جهانی پولی برای سال‌های بسیاری سیادت بلامنازع خود را بر کارگران و تهی‌دستان تأمین کرده و جهانی بس سیاه‌تر و وسیع‌تر و بربرتر در دامان آدمیان بگذارد و یا قربانیان سرمایه و به ویژه کارگران، برج موربانه خورده‌ی سرمایه را خواهند گشود و پول - تجسم این سیادت سبعمانه و جبارانه را

به خاکهای سرد گور ایام خواهند سپرد. در نبردی چنین بزرگ، حصول پیروزی جز با توسل به سلاح نقد مارکسیستی و پی افکندن حزبی مارکسی، دست نخواهد داد.



#### زیر نویس‌ها:

۱- مارکس، "کاپیتال"، جلد اول، انتشارات Vintage، نیویورک، ۱۹۷۷، فصل ۳۱؛

۲- James Stuart (۱۷۸۰-۱۷۱۲): اقتصاددان اسکاتلندی که اثر مهم او "مبانی اقتصاد سیاسی"، در سال ۱۷۶۷ میلادی به چاپ رسید؛

۳- Corn Law: قوانین غلات که در سال ۱۸۱۵ در انگلستان به اجرا گذاشته شد و در سال ۱۸۶۴ برای حفظ قیمت غلات، هنگامی که قیمت آن در بازارهای داخلی به زیر سطح معینی نزول کرد، با منع ورود غلات تکرار شدند. بحث در باره قوانین غلات، آغاز نظریه‌ی جدید تجارت بین الملل بود؛

۴- Robert Peel، وزیر دارایی انگلستان، که به ابتکار او در ژوئیه ۱۸۴۴ قانونی به تصویب رسید که چاپ اسکناس در بریتانیا را تنظیم و شمار بانک‌های ناشر اسکناس را کاهش داد و امتیاز انتشار اسکناس به یک بانک واگذار شد؛

۵- منظور اثر معروف ریکاردو به نام "بهای گزاف شمش طلا" است که در سال ۱۸۱۰ منتشر شد؛

۶- تحلیل مارکس از این تحولات را می‌توان در نوشته‌های مختلفی پیرامون مشکلات مالی انگلستان که در خلال سال‌های ۱۸۵۷ تا ۱۸۵۸ چاپ شد و نیز در فصل دوم، بخش ج از اثر مشهور او به نام "سهمی در نقد بر اقتصاد سیاسی"، که در سال ۱۸۵۹ به چاپ رسید، مطالعه کرد؛

۷- نگاه کنید به "مبارزه طبقاتی در فرانسه" از مارکس؛

۸- اظهار نظرهای مارکس پیرامون سهم بانکها در انباشت اولیه را می‌توان در "کاپیتال" جلد اول، فصل ۳۱ زیر عنوان "پیدایش سرمایه دار صنعتی" خواند. نوشته‌های او درباره‌ی "گردیت موبولیه"، اصولا مشتمل بر مقالاتی است که در اواخر ۱۸۵۷ در روزنامه‌ها تحریر کرد و طول و تفصیل آن‌ها را می‌توان در جلد ۱۵ از مجموعه‌ی آثار مارکس - انگلس مشاهده کرد؛

۹- John Weston، از طرف داران رابرت اون بود؛

۱۰- نگاه کنید به جوابیه‌ی مارکس به جان وستون که ضمن سخن رانی در برابر کارگران در سال ۱۸۶۵ ایراد گردید. برای توضیح بیشتر به اثر مارکس "ارزش، قیمت و سود" در مجموعه‌ی آثار مارکس - انگلس جلد ۲۰، صفحات ۱۴۹-۱۰۱، مراجعه کنید؛

۱۱- نگاه کنید به مارکس، "کاپیتال"، جلد دوم، فصل اول؛

۱۲- مضاف بر نوشته‌ی "ارزش، بها و سود"، نگاه کنید به مارکس، "کاپیتال"، جلد اول، فصل ۲۵؛

۱۳- نگاه کنید به مارکس، "گروندریسه"، انتشارات Vintage، نیویورک، ۱۹۷۳، ترجمه‌ی مارتین نیکولاس صفحه‌ی ۱۱۵ به بعد، فصل مربوط به پول؛

۱۴- وزیر دارایی فرانسه Jacques Rueff، سخن گوی اصلی جناحی از سرمایه داران بود که خواهان احیاء طلا در هیات پول بین المللی بود. این خواست واکنشی به ناتوانی آمریکا در تحدید عرضه‌ی دلار بود، چرا که آمریکا نمی‌توانست عرضه‌ی دلار را با قیمت‌های ثابت کالاها هماهنگ سازد. این واکنش تا حدودی منبث از حضور طلسم طلا و تا اندازیه‌ی ناشی از دغدغه‌های ذهنی پیرامون نظم پولی بود، همان دغدغه‌هایی که

موجد افکار دیوید هیوم در قرن هیجدهم گشت و به دنبال تورم دهه‌ی ۷۰ میلادی قرن بیستم، در دهه‌ی ۸۰، اشتیاق به نظام پولی طلا را در برخی از اعضای دولت ریگان بیدار کرد؛

۱۵- رابرت تریفین: "سهم بین المللی دلار" فصل نامی Foreign Affairs زمستان ۱۹۷-۱۹۷۸؛

۱۶- سیاست‌های متخذه از جانب بانک مرکزی آمریکا، افزایش درصد بهره‌ها را به تمام دنیا تحمیل کرد، چرا که مقامات پولی دیگر کشورها برای جلوگیری از فرار سرمایه به آمریکا (که بهره‌ی بالاتری می‌پرداخت) چاره‌ی جز افزایش درصد بهره در کشور خود نداشتند. علی‌رغم همه‌ی این اقدامات از طرف بانک‌های مرکزی کشورهای مختلف، آمریکا توانست حتا در بحران دوران ریگان کسر بودجه‌ی خود را با پول خارجی تامین کند؛

۱۷- میزان دخالت دولت در این گونه تلاش‌ها برای حل "بحران آموزش" در کشورهای مختلف، تمایزات زیادی داشته‌اند. فی‌المثل در ژاپن و آلمان، دولت در این حیطه نقش کلیدی داشته، در حالی که در ایالات متحده بنا به فقدان سیاست منسجم کشوری، دولت‌های ایالتی و محلی، نظام آموزشی خود را در تلاش‌های رقابت آمیز و به قصد جذب سرمایه‌گذاری و اشتغال و مالیات به بخش خصوصی فروخته و صیغه داده‌اند؛

۱۸- با این که کمپانی‌های بزرگ بخش معتنابه‌ی از صنایع برنامه‌ی را به دست خود گرفته‌اند، این نکته نباید نادیده گرفته شود که صنایع برنامه‌ی نامتمرکز و ناوابسته (به کمپانی‌ها) همراه با توزیع و دگرگشت و بهره‌برداری بی‌در و پیکر، از خصلت‌های چشم‌گیر این رشته است. معضلات سرمایه داران برای تسلط بر فعالیت‌های تولیدی از این دست، از ابتدا به چشم می‌خورد چرا که بسیاری از "کارگران" این رشته‌ی در حال رشد، بر استقلال خود پافشاری کرده و حتا از این که "محصولات" آنان به صورت کالا در آید، امتناع کرده و خواستار دسترسی رایگان به اطلاعات بوده‌اند؛

۱۹- در سپتامبر ۹۲، در زیر فشار نابسامانی‌ها، انگلستان و ایتالیا و ایرلند (و بعدا کشورهای دیگر) از سیستم پولی اروپا کناره گرفته و حتا به کاهش بهای ارز خود به پائین‌تر از حد مجاز رضایت دادند. برخی از کشورهای اروپایی در برابر فشار بانک مرکزی آلمان برای افزایش درصد بهره و میزان بی‌کاری ایستاده‌گی کردند. تابستان ۹۲، شاهد مقاومت و اعتصاب کارگران اروپا در قبال سیاست‌های ضد کارگری دولت‌های اروپایی بود. (برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به مزدک فرهت: "پول، بحران، بحران پولی"، «ایران تریبون» شماره‌های ۳۸ و ۳۹، آذر ماه ۱۳۷۲)؛

۲۰- با وجود تهاجم به جنبش زنان در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ (قرن ۲۰)، سرمایه در بازپس‌گیری امتیازات از زنان و ادغام اشکال جدیدی از خانواده در سرمایه، توفیقات بزرگی به دست نیاورد. در دنیای آموزش، مقاومت در برابر تبدیل جوانان به نیروی کار سر به زیر ادامه دارد. به رغم انتقال امکانات و منابع عظیم از هنرهای زیبا و علوم اجتماعی به مدارس حرفه‌ی در سه دهه گذشته، شواهد و اسناد تازه موید آن است که دانش جوانان دانش گاه به جای مثبت نام در رشته‌های کاریاب آرام آرام به وسوسه‌های دل‌گوش می‌سپارند؛

